

## جامعه مدنی

### و افسون زدایی پدر سالاری سیاسی<sup>۱</sup>

دست از اشباح و ارواح برداریم.

آرتور بنتلی

#### چکیده

جامعه مدنی مفهوم با سابقه تاریخی است، اما بازخوانی دوباره آن بر بنای "قرار داد اجتماعی" در دوران مدرن صورت گرفته است، این مفهوم را هگل نیز مورد بحث قرار داده و از آن به منزله خلق فردگرایی، کشف آزادی ها و حقوق فردی یاد آوری نموده است. کارل مارکس نیز "جامعه مدنی" را بسته به "اقتصاد سیاسی" و عرصه تضاد و مبارزه طبقاتی دانسته است، مفهومی که در پرتو مفهوم "هژمونی" مورد تجدید نظر گرامشی قرار گرفته و تحلیل های هابرماس در پیوند با "حوزه عمومی" را بخود اختصاص داده است. جامعه مدنی در شرایط کنونی جاذبه قدرتمندی یافته است زیرا علاوه بر اینکه عامل تأثیر گذار ممانعت از انباشت قدرت به شمار می رود، از ظرفیت آوردن "تغییر" در مناسبات اجتماعی نیز برخوردار است.

**واژگان کلیدی:** جامعه مدنی، قرارداد اجتماعی، وضع طبیعی، امر اجتماعی، امر سیاسی، هژمونی، کثرت گرایی.

#### درآمد

جامعه مدنی<sup>۲</sup> فضای اجتماعی آزاد برای مشارکت اختیاری و تکثیر مناسبات انسانی است، که از یکطرف دولت را برای تأمین خواسته های خود به پاسخگویی می طلبد و از جانب دیگر قلمرو "حوزه عمومی" را توسعه می بخشد. جامعه مدنی اصطلاح قدیمی است، اما به عنوان یک مفهوم جدید در قرن هجدهم بعد از طرح "نظریه قرارداد اجتماعی"<sup>۳</sup> (همپتن، ۱۳۸۰: ۸۴) وارد فلسفه سیاسی گردیده است، این مفهوم مظهر تفکیک زندگی مدنی و سیاسی از یکدیگر است، تفکیکی که در گذشته تقریباً مغفول واقع شده بود.

۱. نشر نخست: مجله مجما (ماهنامه مؤسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان) شماره ۶۵، سال ۱۳۸۹.

۲. *civil society*

۳. *social contract theory*

در یونان باستان و روم اگرچه زمینه های جدایی حقوق خصوصی از عمومی شکل گرفته بود، اما نخستین نشانه ها و جلوه های مفهوم "جامعه مدنی" در صورتبندی های هابز، لاک<sup>۱</sup> و روسو<sup>۲</sup> خودنمایی کرده اند، آنها برای تبیین "جامعه مدنی" به مقوله "وضع طبیعی" عنایت نشان داده و "جامعه مدنی" را در برابر "وضع طبیعی" به بحث گرفته اند؛ از نظر آنها ضروری به نظر می رسد که "قرارداد اجتماعی" ای معطوف به "حقوق خصوصی" جایگاه رفیعی پیدا کند، حریم متمایز از قلمرو دولت، به رسمیت شناخته شود و از "حقوق طبیعی" انسان ها ارجگزارای صورت گیرد.

رویکرد بالا بیانگر این واقعیت است که نظریه پردازان "قرارداد اجتماعی" بیشتر بر تمایز "جامعه مدنی" و سیاسی از "وضع طبیعی" تأکید نموده و کمتر به جدایی مفهوم "جامعه مدنی" از "جامعه سیاسی" پرداخته اند، بهمین جهت، انتقاداتی را برانگیخت و ضرورت گذار از رویه های ایده آلیستی و مبتنی بر فلسفه ناب نظری در تدوین مفاهیم و نیز برداشت غیرتاریخی آنها از جامعه را بوجود آورده، تکانه که زمینه ساز جایگاه یافتن مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک در حوزه مطالعات علوم اجتماعی گردیده است.

مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک، تمامی مفهوم پردازی ها و هنجارگذاری های رایج در باره "دولت" و "جامعه مدنی" را به چالش طلبید و برخلاف فلسفه نظری، مدعی "استنتاج منطقی" (دورتیه، ۱۳۹۰: ۲۹۸) گردید و برداشت تاریخی به جای فرض های انتزاعی درباره خاستگاه دولت ها و جوامع را مطرح نمود.

مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک به جای طرح های آرمانگرایانه به ریشه یابی واقعیت "جامعه مدنی" عطف توجه نمود و در جهت تبیین آن همت گماشت، به گمان نظریه پردازان این مکتب، "جامعه مدنی" حوزه خودخواهی همگانی است، جایی که در آن هرکسی، دیگری را وسیله برای دستیابی به اهداف خود می داند، بارزترین شکل آن، زندگی اقتصادی است، به عنوان مثال از نظر آدام اسمیت؛ "جامعه مدنی" معلول سودجویی افراد بوده است نه اینکه پیامد خواست و برنامه ریزی حکام باشد؛ در واقع "مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک با تقدم دادن به جامعه مدنی، این اندیشه را رد می کرد که دولت منبع اراده و خواست جمعی است" (چاندوک، ۱۳۷۷: ۹۷)، بنا بر این، مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک در مورد رابطه دولت و جامعه، تحول فکری مهمی بوجود آورد و زمینه های جدایی "امر اجتماعی" از "امر سیاسی" را فراهم نمود.

در زمینه جستار "جامعه مدنی" تحلیلگران از نقش مهم هگل سخن به میان آورده اند، او برخلاف نظریه پردازانی که امور سیاسی و مدنی را به عنوان مقوله های "مترادف" به کار می بردند، مرزبندی میان "دولت" و "جامعه مدنی" را به گونه مطرح نموده است که "جامعه مدنی" ضلع مهمی از مثلثی به شمار می رود که اضلاع دیگر آن را "خانواده" و "دولت" تشکیل داده است.

به گمان هگل "جامعه مدنی" تنها به حوزه اقتصاد سیاسی محدود نمی شود، بلکه اولین مرحله از تشکیل دولت به شمار می رود، بنابراین "شکل فروتر از دولت عام" (بشیریه، ۱۳۷۹: ۳۳۱) به شمار می رود و عرصه تلقی می شود که تلفیق "جزئی و کلی" در آن

1. Thomas Hobbes (1588–1679)

2. John Lock (1632- 1704)

3. Jean-Jacques Rousseau (1712- 1778)

4. state of nature

5. Adam Smith (1723- 1790)

6. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770- 1831)

جایگاه یافته است؛ هگل در کتاب "فلسفه حق"، معتقد است که محتوای "جامعه مدنی" را عمدتاً انگیزه های فردی تشکیل می دهد، اما به مثابه "نظام نیازها" (ستیس، ۱۳۸۰: ۵۸۰) نهادهای اجتماعی و فکری دیگری را که به زندگی اقتصادی سامان می بخشند نیز در بر می گیرد، نهاد های که سرانجام به حیات عقلانی جامعه می انجامد و "دولت" را به عنوان سنتز "خانواده" و "جامعه مدنی" به نمایش می گذارد.

مارکس چشم انداز هگلی "جامعه مدنی" را پی گرفته اما تحلیل های او مسیر جداگانه را دنبال کرده است، او با نقد "فلسفه حق" هگل استدلال کرده است که "جامعه مدنی" صرفاً دایره منفعت خودخواهانه افراد نه، بلکه قلمرو استثمار به مفهوم ویژه است، عرصه که بهره جویی کار اضافی در آن صورت می گیرد؛ مارکس تأکید کرده است که "جامعه مدنی" عرصه تضاد و مبارزه طبقاتی است، ایشان در رد توانایی نهادهای موجود برای سازش دادن منافع متضاد، "تقدمی" را که هگل به دولت داده بود وارونه می کند و از تقدم جامعه مدنی نسبت به دولت سخن به میان می آورد ("چاندوک، همان: ۱۳۷)، در حقیقت مارکس با احیای تقدم "جامعه مدنی"، دولت را مطیع "جامعه مدنی" وابسته به "اقتصاد سیاسی" (آویت/ باتامور، ۱۳۹۲: ۳۲۶) می انگارد.

در تفسیر مارکس "جامعه مدنی" عرصه دیالکتیک میان "امر اجتماعی" و "امر سیاسی" است، بنابراین تضاد "جامعه مدنی" و "دولت" (آرون، ۱۳۸۲: ۱۸۲)، را بازتابی از مرزبندی نیروهای اجتماعی و ساخت سیاسی تلقی می کند؛ در واقع مارکس به پیروی از سنت اقتصاد سیاسی، "جامعه مدنی" را مرحله از تاریخ دانسته و در بسا موارد "معادل جامعه بورژوازی" (احمدی، ۱۳۷۹: ۲۵۹) می شناسد.

مواجهه مارکس با مفهوم "جامعه مدنی" محتوای دیالکتیکی دارد و بر محور پارادایم تضاد طبقاتی معطوف شده است، آموزه های ایشان با وجود اینکه قرائت ها و تفسیر های متفاوتی را موجب گردیده اما در زمینه "جامعه مدنی" بواسطه نومارکسیست ها بویژه انتنیو گرامشی<sup>۱</sup> باز خوانی شده است.

گرامشی، برخلاف مارکسیست های ارتودوکس که "جامعه مدنی" را به زیربنا تقلیل داده اند، تلاش نمود تا برجستگی های "جامعه مدنی" را در تعامل میان "زیربنا" و "روبنای" تبیین نماید، ایشان "جامعه مدنی" را حوزه تلقی می نماید که در آن شکل های نامرئی و ظریف قدرت از طریق نظام های آموزشی، فرهنگی، دینی و نهاد های دیگر اعمال می شوند؛ به زعم او، جامعه سیاسی (دولت) از طریق قانون های جزائی و قوه قهریه اعمال قدرت می کند، در حالیکه در "جامعه مدنی"، ذهن و روان از طریق نهادهای هژمونیک منضبط می شود، به عبارت دیگر، "جامعه مدنی" به عنوان مجموعه کردارهای اجتماعی، ساختارهای زیربنایی تولید سرمایه داری و روبناهای ایده لوژیک و دولت را تلفیق می نماید.

مفهوم "جامعه مدنی" نزد گرامشی، از تفسیر اکنومیمیستی اندیشه های مارکس فراتر می رود، او "جامعه مدنی" را نه تنها به سطح اقتصادی تنزل نمی دهد، بلکه "آن را به عنوان دستگاهی از نهادهای روبنایی که نقش میانجی میان اقتصاد و دولت را بازی می کند از

<sup>1</sup>. *Philosophy of Right*

<sup>2</sup>. *Karl Heinrich Marx (1818 - 1883)*

<sup>3</sup>. *Antonio Gramsci (1891- 1937)*

<sup>4</sup>. *infrastructure*

<sup>5</sup>. *superstructure*

حوزه روابط اقتصادی تفکیک می کند" (اندرسون، ۱۳۸۳: ۷۳)، به همین جهت تأکید می کند که: "جامعه مدنی میان ساختار اقتصادی و حکومت قانون و قدرت قرار می گیرد" (ترنر، ۱۳۸۱: ۶۰).

از نظر گرامشی، هژمونی به "جامعه مدنی" مربوط است و اقتدار به جامعه سیاسی (دولت) ارتباط دارد، از این رو، می توان دو سطح اصلی "روبا" را مشخص کرد: یکی "جامعه مدنی" که متشکل از مجموعه نهادهای مانند مراکز دینی، اصناف خودگردان و کانون های آموزشی است و دیگر "جامعه سیاسی" که در دولت و احزاب سیاسی تبلور می یابد؛ از نظر گرامشی در جوامع شرقی که دارای خصوصیات پیشاسرمایه دارانه و یا تحت استعمار دولت های غربی اند، "جامعه مدنی" ضعیف و دولت (جامعه سیاسی) بر اوضاع مسلط است و در مقابل، در جوامع غربی که سرمایه داری پیشرفته مسلط گردیده، "جامعه مدنی" قدرتمند است و نقش تعیین کننده دارد، از این رو، مبارزه تعیین کننده در جوامع سرمایه داری پیشرفته بر پایه کسب "هژمونی" استوار است، به همین جهت موازنه قدرت میان نهادها، رد و بدل شدن امتیازات در چارچوب دموکراسی پارلمانی و تبلیغ ایده لوژیک، ابزار اصلی کسب قدرت به حساب می آیند.

مفهوم دیگری را که گرامشی برای تکمیل چارچوب نظری اش در باره "جامعه مدنی" به کار برده "قیصرگرایی" است، او برای تبیین این مفهوم، دو گونه جامعه را از هم متمایز می کند: جامعه که تحول تدریجی و انسجام قدرت بورژوازی را پشت سر گذاشته و پیامدهای آن را در سیمای مناسبات اجتماعی جدید تجربه کرده است و جامعه که جنبه های از نظم تازه را که در خارج از زمینه های تاریخی - اجتماعی اش پدید آمده، اقتباس نموده یا مجبور به تحمیل آن شده است، بی آنکه نظم قدیمی کاملاً کنار رفته باشد، این گونه اخیر، آمیزه انقلاب - ارتجاع را بوجود آورده و موجب گشایش افق های نوین نگردیده است، زیرا نیروهای تازه نفس نه تنها بر نیروهای قدیمی چیره نگردیده که با نوعی بن بست نیز مواجه شده است، در تحلیل گرامشی، در چنین جوامعی زمینه برای رشد "قیصرگرایی" فراهم است، قیصر با توجه به فرصت پیش آمده برای رفع بن بست پیش آمده میان نیروهای اجتماعی برابر و مخالف هم، مداخله می کند و بهره می برد، به بیان وی:

زمانی که نیروی مرفی "الف" با نیروی ارتجاعي "ب" می ستیزد، و در عین اینکه هیچ یک از دو نیرو را توان غلبه بر دیگری نیست، ادامه تخاصم، فرسایش هر دو طرف را به همراه خواهد داشت؛ آنگاه نیروی سومی "ج" از خارج این گردونه وارد و بر هر آنچه از نیروی "الف" و "ب" به جا مانده مستولی می شود (گرامشی، ۱۳۸۳: ۲۷).

گرامشی تحت تأثیر فروپاشی جامعه مدنی زیر سلطه فاشیزم، از مهمترین تحلیلگرانی بود که بصیرت یافت توصیه کند نیرو های چپ نباید جامعه مدنی را به عنوان "جامعه بورژوازی" تحریف نمایند، بلکه باید به آن عنایت داشته و در جهت تقویت آن کوشا باشند، ایشان در همان آغاز دهه سی قرن بیستم پیش بینی کرد که دیکتاتوری پرولتاریا را نمی توان به عنوان بدیل فاشیزم مطرح نمود، او هشدار داده بود اگر دیکتاتوری پرولتاریا برپا گردد "جامعه مدنی" بلعیده می شود.

<sup>1</sup>. Hegemony

در مباحث معاصر علوم اجتماعی، "جامعه مدنی" در اطلاق به فضای اجتماعی آزاد، مشارکت اختیاری و تکثیر مناسبات انسانی، هویت ها، تفاوت ها و ارزش ها و نیز در تضاد با قدرت سیاسی قهرآمیز دولت و حکومت به کار می رود، یورگن هابرماس<sup>۱</sup> نیز "جامعه مدنی" را موجد "حوزه عمومی" می شناسد، به نظر او:

گرچه جامعه مدنی با ظهور سرمایه داری شکل گرفته، در عین حال "حوزه عمومی" را ایجاد کرده است، زمانی که جامعه مدنی تکامل می یابد، اقتصاد مبتنی بر بازار در دست طبقات بورژوا متمرکز می شود و طبقات فرودست در عرصه جامعه مدنی، دولت را برای تأمین مطالبات خود به پاسخگویی می طلبند (Habermas, 1996: 19).

مفهوم "جامعه مدنی" زمانی پویندگی خود را به نمایش گذاشت که با تغییرات پرشتاب اروپای شرقی و مرکزی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دولت های تمامیت خواه را در برابر چالش قرار داد، نهضت همبستگی لهستان سرمشقی برای مخالفت و اصلاحات فراهم نمود که در چارچوب آن از خشونت احتراز صورت گرفت و نهاد های جامعه مدنی نقش های شان را به مثابه نهاد های تأثیرگذار در تحولات اجتماعی بازی نمودند، چنانچه انقلاب های موفقیت آمیز ۱۹۸۹ در سراسر این منطقه زمینه سازی نمود تا چشم اندازهای تازه در "روابط میان دولت ها و گروه های اجتماعی" (لیسیت، ۱۳۸۳: ۵۲۲) بوجود آورده شوند؛ تجربه های انقلاب یاسمین در تونس و خروش نیل در مصر و جلوگیری از پیروزی کودتا در ترکیه نیز این معنا را تبارز داده است.

امروزه "جامعه مدنی" از کیفیت تازه برخوردار گردیده و به مقتضای تحولات جدید در "حوزه عمومی" جنبه های متنوعی را پوشش می دهد که بیشتر از هر جنبه، بر حوزه خودمختار از قلمرو دولت برای تحقق مفهوم شهروندی متمرکز شده است.

در زمان موجود "جامعه مدنی" در عقلانی سازی قدرت نقش بسزایی دارد، مهمترین کارویژه آن را ممانعت از انباشت قدرت و آوردن "تغییر" تشکیل می دهد، بهمین جهت تحلیلگران از آن به عنوان حوزه از نهادهای مستقل تحت حمایت قانون که در آن، افراد و اجتماعات ارزش ها و اعتقادات متنوعی دارند و گروه های خودگردان که در همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر به سر می برند و به صورت نهادهای واسطه، داوطلبانه میان دولت و افراد عمل می نمایند، یاد می کنند، بنا براین پذیرفتن "جامعه مدنی" نفی تمامیت خواهی و طرد استبداد فردی است که آزادی های اساسی جامعه را ارج می گذارد و به رسمیت می شناسد، این معنا می رساند که "جامعه مدنی" پیام جدی اش ناظر بر عدم انحصار سیاست ورزی در دست دولت و تحمل "نقد و تفکر" (بشیریه، ۱۳۷۴: ۵۷) در جامعه به سوی خیر عمومی است، زیرا بخش وسیعی از سیاست در حوزه "جامعه مدنی" مانند: رقابت، مشارکت، پلورالیزم سیاسی، گردش آزاد نخبگان و موازنه قدرت نهاد ها به ظهور می رسد؛ در واقع "جامعه مدنی" از مُحق بودن و اختیار مردم آغاز، با تفکیک قواء پویا می شود و با کثرت گرایی توأم با نظم دموکراتیک جامعه قوام پیدا می کند.

<sup>۱</sup>. Jurgen Habermas (1929)

## نتیجه:

جامعه مدنی مفهوم با سابقه تاریخی است که در دوران های پیش مدرن جدا از بافت دولت تلقی نمی شد؛ اما در دوران مدرن اندک اندک قلمرو مستقل از دولت را پیدا کرد.

در عهد جدید "جامعه مدنی" با مفهوم "قرارداد اجتماعی" گره خورده است، توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو در بسط ارتباط میان "جامعه مدنی" و "قرارداد اجتماعی"، از مفهومی تحت عنوان "وضع طبیعی" استفاده کرده اند. تحلیل هگل نیز از "جامعه مدنی" با تلقی اندیشمندان سلف او تمایز اساسی دارد، او بر استقلال "جامعه مدنی" از "دولت" و اختیاری بودن شکل گیری آن تأکید کرده است.

مارکس با وجود اینکه در تحلیل های گوناگون اش وامدار هگل است، مفهوم "جامعه مدنی" را محدود تر مطرح نمود، او "جامعه مدنی" را به معنای قلمرو خود مختار مالکیت خصوصی و روابط بازار معرفی نموده و تأکید کرده است که ریشه های "جامعه مدنی" را باید در اقتصاد سیاسی جستجو نمود.

نگاه مارکسیستی در باره "جامعه مدنی" با رویکرد هگلی را آنتونیو گرامشی پی گرفته است، از نظر گرامشی، "جامعه مدنی" نه تنها به مناسبات اقتصادی بلکه به کلیت رویناها اطلاق گردد، از نظر او، "جامعه مدنی" به معنای سازمان ها و ابزارهایی است که "هژمونی" از طریق آنها در تمام حوزه های فرهنگ و اندیشه پراکنده می شود و تسری می یابد، او سهم "جامعه مدنی" و "دولت" را مهم دانسته و نقش هر دوی آنها در اشاعه هژمونی را جدی انگاشته است.

در مباحث معاصر علوم اجتماعی، "جامعه مدنی" در اطلاق به فضای اجتماعی آزاد، مشارکت اختیاری و تکثر مناسبات انسانی در تضاد با قدرت سیاسی قهرآمیز دولت و حکومت به کار می رود، یورگن هابرماس "جامعه مدنی" را به مفهوم "حوزه عمومی" در نظر می گیرد، به نظر او، عرصه "جامعه مدنی"، عرصه مطالبه محوری و وادارسازی دولت ها برای پاسخگویی است.

امروزه "جامعه مدنی" از جاذبه بیشتری برخوردار گردیده به جهت اینکه زمینه های تحقق شئون شهروندی و شرایط مشارکت فعال اجتماعی را بوجود آورده و تمایز حوزه های عمومی و خصوصی زندگی از یکدیگر یا جداسازی آنها از حوزه حکومت و زندگی اقتصادی را معنا بخشیده است، مفهومی که یکسان انگاری کلان روایت را برنمی تابد و افسون زدایی پدر سالاری سیاسی برای "تغییر" در راستای نفی ساخت استبدادی فرهنگ سیاسی را در اولویت قرار می دهد.

## منابع

آرون ریمون (۱۳۸۲). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

آتویت ویلیام - باتامور تام (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*، تهران: نشر نی.

احمدی بابک (۱۳۷۹). *مارکس و سیاست مدرن*، تهران: نشر مرکز

اندرسون پری (۱۳۸۳). *معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: طرح نو.

بشیریه حسین (۱۳۷۴). *دولت عقل*، تهران: علوم نوین.

بشیریه حسین (۱۳۷۹). *جامعه شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.

ترنر برایان (۱۳۸۱). شرق شناسی، پُست مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه غلام رضا کیانی، تهران: مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها.  
چاندوک نیرا (۱۳۷۷). *جامعه مدنی و دولت*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.  
دورتیه ژان فرانسوا (۱۳۹۰). *علوم انسانی: گستره شناخت ها*، ترجمه مرتضی کُتبی و دیگران، تهران: نشر نی.  
گرامشی آنتونیو (۱۳۸۳). *دولت و جامعه مدنی*، ترجمه عباس میلانی، تهران، نشر اختران.  
ستیس و.ت (۱۳۸۰). *فلسفه هگل*، ج ۲، ترجمه حمید عنایت، تهران: امیر کبیر.  
لیسیت سیمور مارتین [زیرنظر] (۱۳۸۳). *دایرة المعارف دموکراسی*، ترجمه کامرانی و دیگران، تهران: وزارت امور خارجه.  
همپتن جین (۱۳۸۰). *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

Habermas Jurgen (1996). *Contributions to a discourse theory of law and democracy*, tr. William Rehg, Cambridge, Mass.

